

تحلیل انتقادی برهان امکان آکویناس و نقد پلانتینگا بر آن

حسین شمس

چکیده

برهان امکان که در آثار بسیاری از اندیشمندان اسلامی و غربی، تقریری از آن دیده می‌شود، یکی از براهین اثبات وجود خدا است که وجود یک موجود ضروری را از طریق ممکن بودن موجودات اثبات می‌کند. آکویناس با ترکیب برهان حدوث متکلمان و برهان علیت، تقریری از این برهان ارائه داده که شبیه برهان وجوب و امکان در فلسفه و کلام اسلامی است. این نوشتار با تکیه بر نقدهای پلانتینگا به بررسی تقریر آکویناس از این برهان پرداخته و تأثیرپذیری وی از اندیشمندان مسلمان، خصوصاً ابن سینا را نشان داده است. و از این رهگذر ضعف های تقریر آکویناس در مقایسه با تقریر ابن سینا نمایان شده است.

واژگان کلیدی: وجود خدا، امکان، برهان جهان شناختی، آکویناس، برهان امکان و

وجوب

*. استادیار فلسفه تطبیقی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. shams4747@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۷/۰۲/۲۳]

مقدمه

مسئله وجود خدا از دغدغه‌های جدی بشر در طول تاریخ و از موضوعات محوری همه ادیان بوده و گویا علاقه به فهم و دانستن آن در نهاد هر کسی هست. تأمل و اندیشه درباره وجود خدا در نزد فیلسوفان نیز جایگاه خاص و ممتازی داشته‌است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد، فلاسفه متعلق به مشرب‌های فکری مختلف به تبیین و بررسی استدلال‌هایی له یا علیه وجود خدا پرداخته‌اند (Edwards, 1967: 232). از رهگذر تلاش آنان تعابیر و تفاسیر متعددی از مسئله وجود خدا سامان گرفته است.

توماس آکویناس^۱، فیلسوف برجسته قرون وسطی که افکار و آثارش، در قالب اندیشه‌های تومیسمی هنوز هم مورد توجه است، نیز با هدف معرفت به وجود خداوند به عنوان مبدأ وجود و غایات موجودات به تبیین مسئله وجود خدا پرداخته و بخش مهمی از نظام فلسفی خود را به این امر اختصاص داده است^۲ (فروغی، ۱۳۴۴: ۹۱؛ مک گراث، ۱۳۸۴: ۴۷۰؛ توماس، ۱۳۷۹: ۵۴).

توماس، در برابر کسانی که وجود خدا را بدیهی^۳ و بی‌نیاز از استدلال معرفی می‌کنند، بر آن است که برای اثبات وجود خدا، لازم است استدلال‌های مقتضی اقامه شود. (لاسکم، ۱۳۸۲: ۱۲۹؛ ژیلسون، ۱۳۷۵: ۷۴-۹۳) وی در کتاب جامع الهیات^۴ دلایل بدیهی بودن وجود خداوند را مطرح می‌کند و به نقد آن‌ها می‌پردازد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که ماهیت خدا برای ما ناشناخته است و ما باید به وسیله اموری شناخته شده‌تر، به اثبات وجود خدا بپردازیم. (Aquinas, 1977: 11) به همین دلیل، او در کتاب رد امم ضاله دو برهان و در کتاب الهیات طبیعی پنج برهان که به «پنج راه» مشهور است، اقامه کرده و معتقد است که از این راه‌ها وجود خدا بدون هیچ مشکلی اثبات می‌شود (Aquinas, 1977: 14). این پنج طریق در تاریخ فلسفه و کلام غرب، به «براهین جهان‌شناختی»^۵ معروف گردیده‌اند^۶ که در آن‌ها با تکیه بر یکی از ویژگی‌های عالم همچون حرکت یا امکان یا..... وجود خداوند اثبات می‌شود (هیگ، ۱۳۷۲: ۵۳).

سومین برهان از این براهین پنجگانه، برهان امکان^۷ و وجوب^۸ است که گاهی از آن به برهان امکان^{۱۰} یاد می‌شود، در این برهان تلاش می‌شود تا از طریق موجود ممکن، وجود واجب اثبات شود. در نظام فلسفی افلاطون و ارسطو شواهدی می‌توان یافت که زمینه را برای اقامه این برهان فراهم کرده‌اند (الدرز، ۱۳۸۱: ۲۴۴-۲۴۵) و در فلسفه اسلامی این برهان یکی از بهترین براهین عقلی اثبات وجود خدا به شمار می‌آید و اکثر فلاسفه اسلامی تقریرهایی از آن ارائه داده‌اند که هر یک ویژگی و امتیاز خاص خود را دارد و بیشترین تقریرهای آن دارای مقدمات فلسفی محض است و نیازی به علوم تجربی ندارد و فلسفه قبل‌العلم برای اثبات مقدمات کافی است (حسین زاده، ۱۳۷۶: ۲۶۶-۳۰۳؛ جوادی، ۱۳۷۵: ۹۱-۱۲۲). ابن سینا این برهان را بصورت منقح و مدون و با ظرافت خاصی در آثار خود مطرح کرد و سپس توسط فیلسوفان و متکلمان بعدی مورد بحث و بررسی‌های گوناگون قرار گرفت (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۰-۱۸؛ همان، ۱۳۷۶: ۴۹-۵۵؛ همان، ۱۳۷۹: ۵۶۶؛ همان، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۳)^{۱۱}.

برهان امکان آکویناس،^{۱۲} در الهیات و فلسفه غرب مورد بحث و مناقشه فراوان قرار گرفته و مدافعان و منتقدان زیادی دارد، در میان مدافعان، چهره هایی همچون لایب نیتس، جان لاک، کاپلستن، جان هیک و ویلیام کریگ دیده می شود. در میان منتقدان نیز، هیوم، کانت، جان استوارت میل، راسل، هاسپرز؛ جان مکی و پلانتینگا قرار دارند. مقبولیت این برهان در غرب تا بدانجاست که علاوه بر عقل گرایانی همچون لایب نیتس، حس گرایانی نظیر جان لاک نیز آن را پذیرفته و به دفاع از آن برخاسته اند. حتی کانت، که نقدهای کوبنده ای بر این برهان وارد کرده و کلام وی اساس نقادی مخالفان معاصر است، به جایگاه رفیع این برهان اذعان نکرده و اهمیت آن را برای هر گونه الهیات طبیعی تصدیق می کند. (Hepborn, 1967: 233؛ هپ برن، ۱۳۷۲: ۵۸؛ گیسلر، ۱۳۸۴: ۲۷۲؛ هیک، ۱۳۷۲: ۵۷؛ Hospers, 1470: 438-443؛ Mackie, 1982: 87-88؛ Kant, 1992: 338).

از همین رو این مقاله پس از معرفی اجمالی برهان وجوب و امکان ابن سینا، به تبیین و تحلیل انتقادی تقریر آکویناس از این برهان با محوریت نقدهای پلانتینگا می پردازد تا از خلال آن روشن شود که این تقریر بر چه مبانی و مقدماتی استوار است؟ و تأثیرپذیری از فیلسوفان مسلمان خصوصاً ابن سینا در ارائه آن به چه میزان بوده است؟ نقاط قوت و ضعف آن چیست؟ چه اشکالاتی بر آن وارد شده است؟ آیا در برابر اشکالات وارده تاب مقاومت دارد؟

۱. تقریر ابن سینا از برهان وجوب و امکان

ابن سینا این برهان را در کتاب «اشارات» به خوبی تبیین می کند و ابعاد آن را در فصول متعددی توضیح می دهد. فصل نهم از نمط چهارم اشارات، آغاز تقریر این برهان است و تا چند فصل ادامه می یابد. وقتی به پایان نمط می رسد، توضیح می دهد که وی در تقریر این برهان فقط از مفهوم وجوب استفاده کرده و این همان طریق صدیقین است. تقریر او بر چند اصل و مقدمه به قرار زیر، استوار است:

۱-۱. اصل قبول واقعیت

ابن سینا پذیرش واقعیت را امری بدیهی و بی نیاز از استدلال می داند و همانند، اصل استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین هر گونه دلیل آوری بر آن را مبتنی بر پذیرش آن در مرتبه پیشین می داند.

۱-۲. تقسیم عقلی موجود به واجب و ممکن

اساس این تقسیم، تفکیک و تمایز وجود از ماهیت است که از مسائل مهم فلسفی به شمار می آید. موجود ذاتاً و بدون توجه به غیر، یا وجودش ضروری است و یا ضروری نیست، در صورت اول، واجب نامیده می شود و در حالت دوم که ذاتاً نه واجب است و نه ممتنع، ممکن نام دارد.

۱-۳. قبول اصل علیت

اگر نسبت ممکن به وجود و عدم مساوی است، پس هیچکدام از این دو طرف برای ممکن اولویت ندارد و اگر یکی از این دو طرف برای ممکن محقق شود، به خاطر علت و یا عدم علت است و در فرض بحث، موجود ممکن به واسطه وجود علت موجود شده است.

۱-۴. بطلان دور و تسلسل

ابن سینا در این استدلال، به دلیل بداهت بطلان دور، بدان تصریح نکرده است، اما بطلان تسلسل را به تفصیل مورد بحث قرار داده است. بیان ابن سینا به گونه ای است که وی می پذیرد سلسله ممکنات تا بی نهایت ادامه یابد اما حتی در این فرض هم آن را محتاج واجب می داند زیرا کل سلسله را به دلیل اینکه از احاد ممکن تشکیل شده، یک ذات ممکن می داند.

۱-۵. اثبات واجب الوجود

سلسله ممکنات بر فرض وجود آنها به شیء ای خارج از خود که ضرورتاً واجب است نیاز دارند که ممکنات به وسیله آن وجود پیدا می کنند (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳: ۲-۳۰).
در این تقریر، واقعیت هستی، با یک تجزیه و تحلیل عقلانی به دو قسم واجب و ممکن تقسیم می شود و در هر دو صورت مطلوب (واجب الوجود بالذات) اثبات می شود و برای اثبات وجود خداوند، نیازی به تأمل در احوال و آثار مخلوقات و مطالعه موجودات و صفات آنها نیست، حتی صفت امکان هم که در این برهان مطرح شده، همانند صفت وجوب، از طریق تحلیل عقلی به دست می آید، نه از راه مشاهده حسی و تأمل در موجودات طبیعی. بنابراین لازم نیست وجود مخلوقات و ممکنات را از پیش فرض کنیم و اثبات واجب الوجود را متوقف بر وجود آنها دانست (مصباح یزدی، ۱۳۷۳: ۳۷۰)، بلکه تنها با تأمل در وجود محض یا نفس وجود، واجب الوجود اثبات می شود و به همین دلیل است که ابن سینا برهانش را، صدیقین نامیده است (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳: ۶۶).

۲. تقریر آکویناس از برهان امکان و وجوب

برهان امکان و وجوب را تنها در کتاب «جامع الهیات» آکویناس می توان یافت و در دیگر آثار وی، نشانی از آن دیده نمی شود. او در این کتاب به عنوان سومین راه از راههای پنجگانه اثبات وجود خدا از امکان و وجوب بهره جسته و می نویسد:

«ما در طبیعت چیزهایی را می یابیم که ممکن است وجود داشته باشند و یا وجود نداشته باشند، زیرا آنها در معرض کون و فساد بوده و در نتیجه ممکن است وجود داشته باشند و یا

وجود نداشته باشند. اما برای آن‌ها محال است که همواره موجود باشند، زیرا آنچه‌ی که نسبتش به وجود و عدم علی السویه است، در حقیقت موجود نیست. بنابراین اگر همهٔ اشیاء نسبت به وجود و عدم علی السویه می‌بودند، در آن صورت در یک زمان هیچ چیز وجود نداشته است. حال اگر این امر درست باشد، حتی اکنون نیز هیچ چیزی موجود نخواهد بود، زیرا آنچه که وجود ندارد، تنها به واسطهٔ چیزی که قبلاً وجود داشته است، وجود می‌یابد. بنابراین، اگر زمانی هیچ چیزی موجود نبوده است، محال بوده که چیزی به وجود آید. بنابراین حتی اکنون هم چیزی موجود نخواهد بود، که این فرضی باطل و نامعقول است. بنابراین چنین نیست که همهٔ موجودات ممکن باشند بلکه موجودی وجود دارد که وجودش واجب است. اما هر موجود واجب یا وجوبش را از دیگری کسب کرده است یا نه. اکنون همانگونه که در علل فاعلی اثبات شد، محال است که سلسلهٔ موجودات واجبی که وجوب خود را از دیگری بدست آورده‌اند تا بی نهایت ادامه یابند. بنابراین، نمی‌توانیم به وجود موجودی اذعان نکنیم که وجوب خویش را از ناحیه خودش دارد و از دیگری دریافت نکرده، بلکه خود علت وجوب موجودات دیگر است. این همان است که همه انسان‌ها از او به عنوان خدا سخن می‌گویند» (Aquinas, 1977: 13).

تقریر وی را می‌توان به طور منطقی، به شرح زیر صورت‌بندی کرد:

- ۱- در زمان حاضر موجودات ممکنی وجود دارند.
- ۲- این موجودات ممکن، محال است همواره موجود باشند، زیرا هر چه که بتواند موجود نباشد، در مقطعی از زمان وجود ندارد.
- ۳- بنابراین اگر همه موجودات، موجودات ممکن باشند آنگاه نباید در برهه‌ای از زمان چیزی وجود داشته باشد. (نتیجه ۲)
- ۴- هر چه که موجود شود موجود شدنش معلول چیز دیگری است که پیش‌تر وجود داشته است.
- ۵- بنابراین اگر در برهه‌ای از زمان، هیچ چیز وجود نداشته است آنگاه هیچ چیز در زمانی پس از آن، نیز نباید وجود داشته باشد. (نتیجه ۴)
- ۶- در این صورت اگر در برهه‌ای از زمان، هیچ چیز وجود نداشته است اکنون نیز چیزی وجود نمی‌داشت (نتیجه ۵)
- ۷- پس اگر همهٔ موجودات، ممکن بودند، اکنون چیزی وجود نمی‌داشت. (نتیجه ۳ و ۶)
- ۸- و لکن اکنون چیزهایی وجود دارند. (نتیجه ۱)
- ۹- پس همهٔ موجودات، موجودات ممکن نیستند، بلکه دست کم یک موجود واجب نیز وجود دارد (نتیجه ۷ و ۸)
- ۱۰- هر موجود واجب یا وجوبش از دیگری است و یا وجوبش بذاته است.
- ۱۱- اگر موجود واجب وجوبش از دیگری باشد، آنگاه یا به موجود واجبی که وجوبش بذاته است منتهی می‌شود یا تسلسل نامتناهی لازم می‌آید.

۱۲- تسلسل نامتناهی، ممتنع است. یعنی مجموعه نامتناهی از موجوداتِ واجبی که هر یک وجوبش معلول دیگری است، نمی‌تواند موجود باشد.
۱۳- بنابراین باید سلسله موجودات به موجود واجبی که وجوبش بالذات بوده و بی‌نیاز از علت است، منتهی شود. و این همان است که از او به عنوان خدا سخن گفته می‌شود (نتیجه ۱۰، ۹، ۱۱، ۱۲) (پلاتینگا، ۱۳۸۴: ۱۴۰-۱۳۹)

۲-۱. مبانی تقریر آکویناس

استدلال آکویناس بر مبانی و اصول زیر مبتنی است:

۲-۱-۱. پذیرش وجود موجود ممکن

در این مقدمه آکویناس به‌طور ضمنی وجود اموری را در طبیعت پذیرفته که ممکن الوجود هستند و تقریر خود را با همین موجود امکانی آغاز می‌کند. او مخلوقات را به عنوان ممکن مورد توجه قرار داده و می‌گوید ما در طبیعت چیزهایی را می‌یابیم که ممکن است وجود داشته باشند و یا وجود نداشته باشند و دلیل او بر ممکن الوجود بودن امور طبیعی، کون و فساد است که در آن‌ها راه پیدا می‌کند. بنابراین اولین پایه برهان توماس اذعان به وجود موجود ممکن است.

۲-۱-۲. تمایز وجود و ماهیت

آکویناس در تقریر خود به تمایز وجود و ماهیت توجه دارد. او به این قائل است که می‌شود ماهیتی را بدون این که بشناسیم، درباره وجودش چیزی بدانیم. مثلاً، می‌دانیم سیمرغ چیست؟ اما نمی‌دانیم که آیا واقعاً سیمرغ وجود دارد یا نه؟ بنابراین، وجود غیر از ماهیت است (آکویناس، ۱۳۸۲: ۹۵).

۲-۱-۳. حادث زمانی بودن موجود ممکن

یکی از پایه‌های مهم این استدلال حادث دانستن، امر ممکن است؛ یعنی این که موجود ممکن می‌تواند در برهه‌ای از زمان وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد و از این جهت عکس امر واجب است (ژیلسون، ۱۳۸۴: ۱۱۳).

موجود ممکن نسبت به وجود و عدم علی‌السویه است و هر چیزی که این وصف را داشته باشد؛ یعنی هر چیزی که بتواند موجود نباشد، در مقطعی از زمان وجود ندارد و بعد به وجود می‌آید، یعنی حادث است.

۲-۱-۴. قبول اصل علیّت

بر اساس این اصل که از مبانی مهم تقریر توماس است امر ممکن وجود بنفسه؛ یعنی وجود بالذات ندارد، بلکه وجود خود را از علت فاعلی ای دریافت کرده است که به وی وجود را اعطاء می کند (همان). سلسله ممکنات که وجودشان متمایز از ماهیت آنهاست و نسبت به وجود و عدم لاقتضاء هستند، نیازمند علتی هستند که به آنها وجوب ببخشد، ولی این امر باید عین وجود باشد و هیچ تناهی نداشته باشد (لاسکم، ۱۳۸۲: ۱۲۶)

بنابراین وقتی چیزی، وجود بالذات ندارد و در مقطعی از زمان نبوده است، قطعاً برای به وجود آمدن نیازمند علت است. و خود بخود نمی تواند به وجود آید زیرا در این صورت یا صدفه و اتفاق لازم می آید و یا انقلاب در ذات که هر دو باطل هستند.

۲-۱-۵. اذعان به وجود موجود واجب

از آنجا که هر موجود ممکن، حادث است و هر حادثی در یک زمانی نبوده است، بنابراین اگر همه موجودات، موجود ممکن باشند، آنگاه لازم می آید، در یک زمانی، هیچ چیز موجود نبوده باشد. پس اگر در زمانی همه چیز معدوم بوده باشد آنگاه در زمانی پس از آن و الان هم چیزی نباید وجود داشته باشد، زیرا معدوم جز از طریق شیء موجود لباس هستی بر تن نمی کند؛ یعنی هر چه که موجود شود، موجود شدنش معلول چیز دیگری است که قبلاً وجود داشته است. اما اکنون چیزهایی وجود دارند، پس این که همه چیز ممکن است، پذیرفتنی نیست. بلکه موجود واجبی وجود دارد.

۲-۱-۶. تقسیم موجود واجب به دو قسم واجب بالتغیر و واجب بالذات

آکویناس در تبیین تقریر خود به دو نوع واجب اشاره کرده است و هر دو را از دایره ممکن بودن خارج ساخته است، یکی واجبی که وجودش وابسته به غیر بوده و وجوب و ضرورتش را از دیگری گرفته و به تعبیر دیگر واجب بالتغیر است و دیگری واجبی که وجود بنفسه دارد و وجوبش بذاته بوده و به تعبیر دیگر واجب بالذات است و این همان واجب الوجود است که خدا نامیده می شود.

از نظر توماس، هر چند تمام اشیاء وابسته به اراده خدا به عنوان علت اولی هستند که تحت هیچ عنوانی ضرورتی در افعالش نیست، جز خواست خودش. با این حال ضرورت مطلق در این تلقی از سایر اشیاء نفی نمی شود، به نحوی که مجبور باشیم بگوییم همه اشیاء ممکن هستند، برعکس، چیزهایی در جهان هست که ضرورت مطلق و بسیط دارند. (Aquinas, 1955: 85)

توماس تصریح می کند که اشیائی هستند که در عین مخلوق بودن از وجوب مطلق برخوردارند، و اشیاء مخلوقی هم هستند که این وجوب مطلق را ندارند. و به هیچ وجه، وجوب برای آنها حاصل نمی شود.

وی می‌گوید: چنین است وجود اشیائی که در آن‌ها عدم راه ندارد؛ یعنی برخی چیزها توسط خداوند چنان آفریده می‌شوند که در طبیعتشان استعداد معدوم شدن هست، و این ناشی از این واقعیت است که ماده آن‌ها در مقایسه با صورت دیگر بالقوه است، از سوی دیگر، اشیاء غیر مادی و نیز اشیائی که ماده آن‌ها قابل تبدیل به صورت دیگر نیست، وجود دارند که استعداد معدوم شدن را ندارند. لذا وجودشان به نحو اطلاق و بساطت بالضروره است (همان).

مقصود توماس از موجودات واجب آن موجوداتی است که بعد از موجود شدن عدم در آن‌ها راه ندارد. این موجودات دو دسته‌اند: مجرد و مادی. موجودات مجرد به این دلیل معدوم نمی‌شوند که اساساً دارای جسم نیستند. خداوند آن‌ها را مجرد خلق کرده و امکان معدوم شدن ندارند. دسته دوم موجودات مادی هستند. این موجودات، جسم بسیط دارند و ماده آن‌ها جنبه بالقوه ندارد و لذا کون و فساد در آنها راه پیدا نمی‌کند. این دو دسته از موجودات همان‌هایی هستند که وجوب مطلق دارند.

وی در پاسخ به سؤال مقدّری می‌گوید: اگر کسی بگوید که هر آنچه معدوم بوده و موجود شده، به سمت عدم میل می‌کند، و بنابراین قدرت بر نبودن، در همه مخلوقات هست، چنین استدلالی وارد نیست. زیرا این بیان که گفته می‌شود اشیاء مخلوق میل به عدم دارند، همین است که آن‌ها از عدم هستند، نه اینکه چیزی غیر از آنچه بر حسب قدرت علت مؤثر در آن‌هاست، داشته باشند. بدین معنا، قدرت بر نبودن، در اشیاء مخلوق نیست. اما در خالق این قدرت هست که به آنها وجود بدهد یا افاضه وجود به آن‌ها را متوقف سازد زیرا او اشیاء را نه ناشی از ضرورت طبع خود، بلکه بر اساس اراده اش ایجاد می‌کند (همان).

توماس، در پاسخ به این اشکال، ابعاد دیگری از اندیشه خود را نمایان می‌کند. وی معتقد شد که وجود دسته‌ای از مخلوقات واجب بوده و معدوم نمی‌شوند. اما اگر کسی بگوید که موجودی که معدوم بوده، میل به عدم و امکان عدم برایش باقی است و این را نمی‌توان واجب نامید. او پاسخ می‌دهد، وقتی این اشکال وارد است که موقعیت علت را نادیده بگیریم. اشیاء نه قدرت بر بودن دارند و نه قدرت بر نبودن. این خالق است که به برخی از اشیاء این ویژگی را عنایت کرده که وجود آن‌ها واجب باشد.

۲-۱-۷. ابطال تسلسل

به نظر آکویناس تمایز وجود از ماهیت در موجودات فساد پذیر، مستلزم وجود موجودی است که واجب بالذات باشد و وجوب خود را از غیر نگرفته باشد. اگر موجود واجب وجوبش معلول غیر باشد، آنگاه باید مجموعه‌های نامتناهی از موجودات واجب که هر یک وجوبش معلول دیگری است، وجود داشته باشند که به دلیل امتناع تسلسل چنین چیزی محال است. پس باید سلسله موجودات به یک وجود ضروری و میرای از علت، منتهی شود. بنابراین، موجود واجبی وجود دارد که وجوبش بذاته است و این همان است که همه مردم از او به عنوان خدا سخن می‌گویند.

۳. نقد پلانتینگا بر تقریر آکویناس

تقریر آکویناس بعد از او مورد نقادی برخی از اندیشمندان مشهور غربی، مانند هیوم، کانت، راسل، جان مکی، هاسپرز و قرار گرفته و اشکالات و انتقادات زیادی، را بر آن وارد کرده‌اند، پلانتینگا نیز از جمله کسانی است که به نقد این برهان پرداخته و آن را جالب توجه ولی معما گونه دانسته است (پلانتینگا، ۱۳۸۴: ۱۴۰). او ابتدا مقدمه دوم را مورد تردید قرار می‌دهد و در اعتراض به این مقدمه می‌گوید این ادعا که «هر چه بتواند موجود نباشد، در مقطعی از زمان وجود ندارد» هیچ دلیلی ندارد و چرا نمی‌توان موجود ممکن داشت که همواره وجود داشته باشد. وی مدعی می‌شود که می‌توان پذیرفت که موجود ممکن همواره وجود داشته و حتی وجود خواهد داشت و اینکه موجود ممکن الزاماً در مقطعی از زمان به لحاظ ممکن بودن خود موجود نیست، وجهی ندارد. بنابراین، ممکن بودن شیء می‌تواند با قدم زمانی آن سازگار باشد، و از امکان یک چیز نمی‌توان حادث بودن و عدم زمانی آن را نتیجه گرفت.

پلانتینگا در ادامه نقد خود می‌گوید بر فرض که مقدمه دوم مورد پذیرش باشد ولی نمی‌توان از آن، مقدمه سوم را نتیجه گرفت، زیرا این یک ادعای مغالطه آمیز است که «اگر همه موجودات، موجودات ممکن باشند آنگاه نباید در برهه‌ای از زمان چیزی وجود داشته باشد». مثلاً از این که موجود ممکن مانند B زمانی دارد به نام T که B در آن زمان وجود ندارد، آیا می‌توان نتیجه گرفت که زمانی مانند T هست که در آن هیچ موجود ممکن نیست؟ پس با فرض اینکه برای هر شیء‌ای زمانی خاص وجود دارد که در آن زمان وجود ندارد، نمی‌توان نتیجه گرفت که زمانی هست که هیچ چیز نمی‌تواند در آن زمان وجود داشته باشد؛ یعنی حتی اگر بپذیریم هر موجود ممکن در مقطعی از زمان معدوم بوده است، نتیجه نمی‌شود که زمانی بوده که هیچ موجود ممکن وجود نداشته است. زیرا این نتیجه تنها در صورتی لازم می‌آید که دلیلی بر لزوم اجتماع عدم سابق همه ممکنات در مقطع مشترکی از زمان داشته باشیم، حال آنکه چنین دلیلی در دست نیست (همان، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۱۴۳).

۴. تحلیل و بررسی

از آنچه در تقریر توماس آکویناس از برهان امکان گذشت با وجود نقاط قوت در کلام و تبیین وی، اشکالاتی بر آن وارد است و هر یک از فقرات استدلال او بارها مورد نقد و اعتراض قرار گرفته، به گونه ای که بعضی از آن‌ها، دفاع ناپذیر بوده و همین امر از اعتبار و قوت استدلال وی تا حدودی کاسته است (جوادی، ۱۳۷۵: ۱۲۸-۱۲۹). در اینجا به تحلیل و بررسی برخی از مهم‌ترین نقدها با محوریت نقد پلانتینگا می‌پردازیم.

۱- صرف نظر از اینکه در مقایسه با اصل برهان در فلسفه ابن سینا، تقریر آکویناس دارای مقدمات بسیار طولانی است، بیشتر مقدمات این تقریر خصوصاً مقدمه اول که ممکن‌الوجود بودن امور طبیعی را پایه برهان قرار داده است، غیر بدیهی بوده و نیازمند اثبات است. ضمن اینکه منظور او از مفهوم امکان،

واضح و روشن نیست. با توجه به عبارت «چیزهایی را می‌یابیم که ممکن است باشند و ممکن است نباشند» به نظر می‌آید که مقصودش از مفهوم امکان، همان امکان خاص باشد که در فلسفه اسلامی از آن استفاده می‌شود. اما در این صورت نیازی به طرح مقدمه بحث بر انگیز دوم نیست، زیرا با تحلیل مفهوم امکان می‌توان نیازمندی ممکن به غیر را ثابت کرد.

۲- اشکال دیگر متوجه مقدمه دوم است که مورد اعتراض الوین پلانتینگا هم بود و آن این است که ممکن عدم در برهه‌ای از زمان واجب‌العدم پنداشته شده است، در حالی که چنین چیزی نه امری تحلیلی است که از تحلیل مفهوم ممکن به دست آید و نه برهانی بر آن اقامه شده است، حتی با برخی از نظریات فلسفی چون فیض ازلی نیز ناسازگار است (شاکرین، ۱۳۸۵: ۲۳۷).

گویا آکویناس قائل به نوعی ملازمه بین امکان و حدوث زمانی است، در حالی که چنین ملازمه‌ای بین این دو وجود ندارد، به عبارت دیگر لزومی ندارد که هر موجود ممکن، حادث زمانی باشد و نیز لزومی ندارد که هر قدیم زمانی هم، واجب‌الوجود باشد. پس امکان یک شیء، مستلزم حدوث زمانی آن نیست، بلکه می‌توان موجود ممکنی داشت که از ازل وجود داشته و قدیم زمانی باشد و این ازلی بودن نیاز او را به علت برطرف نمی‌کند؛ یعنی امکان دارد موجود وابسته و فقیری از ازل وجود داشته باشد.

۳- اشکال دیگر که پلانتینگا آن را ادعای مغالطه آمیز دانسته بود و بیش از همه مورد توجه و نقادی فیلسوفان غرب واقع شده، این است که تصور شده، اگر همه موجودات عالم ممکن‌الوجود باشند، لازم می‌آید در برهه‌ای از زمان، هیچ موجودی وجود نداشته باشد (ژلیسون، ۱۳۷۵: ۱۱۸).

به قول جان هیک، اشاره آکویناس به یک زمان فرضی که هیچ موجودی وجود نداشت، ظاهراً به جای این که برهان او را تقویت کند، آن را تضعیف می‌کند، زیرا یک سلسله نامتناهی از حوادث متناهی وجود خواهد داشت که از لحاظ توالی زمانی در یکدیگر توالی می‌یابند به طوری که هیچ لحظه‌ای وجود نخواهد داشت که هیچ یک از این حوادث آن را اشغال نکرده باشد (هیک، ۱۳۷۲: ۵۵).

و به گفته هپ برن، اگر چه هر ممکن‌الوجودی قابلیت دارد که زمانی وجود نداشته باشد، اما لازم‌اش این نیست که همه آن‌ها در زمان واحدی نبوده اند. حتی اگر قبول کنیم که موجود ممکن؛ یعنی موجودی که وجودش در لحظه‌ای از زمان آغاز شده است. باز هم این احتمال وجود دارد که جهان متشکل از سلسله‌ای نامتناهی از امور فناپذیری باشد که از پی هم می‌آیند (Hepborn, 1967: 435).

البته اگر چه از نظر پلانتینگا، رسیدن از معدوم بودن هر یک از ممکنات در زمانی خاص به معدوم بودن آن‌ها در یک زمان واحد و مشترک، نوعی استنتاج مغالطه‌آمیز است، اما باید توجه داشت که اگر بپذیریم که هیچ موجود ممکنی، قدیم زمانی نیست، در آن صورت می‌بایست در اولین قطعه مفروض در آغاز زمان، هیچ موجود ممکنی وجود نداشته باشد چرا که اگر موجود ممکن چنین باشد، دیگر حادث نبوده بلکه قدیم زمانی خواهد بود و این خلاف فرض است. اعتراض پلانتینگا در صورتی وارد خواهد بود که، معدوم بودن موجود ممکن در زمان خاص را اعم از معدومیت سابق بر وجود و لاحق بر آن بدانیم.

به هر حال معدوم بودن هر یک از اشیاء در زمانی خاص، مستلزم آن نیست که همه جهان به صورت یک کل در زمانی معین وجود نداشته باشد، در حالی که تکیه‌گاه اصلی برهان آکویناس آغاز جهان در برهه‌ای از زمان است.

توماس در این مقدمه می‌خواهد از ممکن بودن اشیاء، نتیجه بگیرد که آن‌ها در زمانی معدوم بوده‌اند. در حالی که این استنتاج درست نیست، زیرا ممکن بودن شیء می‌تواند با قدم زمانی آن سازگار باشد و از امکان یک چیز نمی‌توان حادث بودن و عدم زمانی آن را نتیجه گرفت.

علاوه بر این آنچه موجب اعتقاد به امکان همه امور طبیعی می‌شود، معدوم بودن هر یک از آن امور در زمانی خاص است و این امر مستلزم این نیست که همه چیز به صورت کل در یک زمان معین نبوده‌اند. آنچه رکن استدلال آکویناس قرار گرفته، معدوم بودن کل امور در زمان خاص است، نه معدوم بودن برخی از امور در زمان مشخصی. به سخن دیگر ممکن است هر چیزی در یک زمان معدوم باشد، اما زمانی وجود نداشته باشد که هیچ چیز در آن نباشد (ادواردز، ۱۳۷۰: ۷۰).

این اشکال، برهان آکویناس را در همان گام اول متوقف می‌کند. مگر آنکه منظور آکویناس از ممکن بودن اشیاء، حادث بودن آن‌ها باشد، که در این صورت برهان او چیزی بیش از برهان قدیمی حدوث متکلمان نخواهد بود و برهان حدوث، فقط اثبات می‌کند که چیز یا چیزهایی که حادث زمانی نیستند، باید موجود باشند و سلسله حوادث باید به امر قدیم زمانی ختم شود، در غیر این صورت هیچ حادثی به وجود نمی‌آید. اما هنوز تا اثبات وجود واجب، فاصله زیادی است. ضمن اینکه بر اساس این بیان، لازم می‌آید که خود زمان، یک واقعیت مستقل از موجودات حادث باشد؛ یعنی خود زمان باشد، ولی هیچ موجودی در آن تحقق نداشته باشد. حال سؤال می‌شود که آیا خود زمان حادث است یا قدیم؟ اگر حادث است، معنایش این است که زمانی بوده که زمان در آن زمان نبوده است. بنابر این فرض یا باید تسلسل محال را پذیرفت یا باید قبول کرد که زمان، حادث نیست، حال اگر زمان حادث نباشد، ممکن‌الوجود نخواهد بود، در این صورت یا واجب‌الوجود است یا ممتنع الوجود. اگر ممتنع‌الوجود باشد هیچ گاه تحقق نمی‌یابد، در صورتی که تحقق یافته است، بنابراین، چاره‌ای جز این نیست که بگوییم واجب‌الوجود است و این احتمال هم خلاف بداهت است؛ زیرا زمان هیچ یک از صفات واجب‌الوجود بالذات را دارا نیست.

آکویناس برای رفع مشکل فوق می‌پذیرد که چیزهایی غیر از خداوند هم قدیمند اما آن‌ها را در قدیم بودن محتاج و متکی به غیر معرفی کرده و معتقد است، این سلسله قدیم‌ها نمی‌تواند تا بی نهایت ادامه یابد، بلکه در جایی باید این قدیم بودن، به ذات آن چیز برگردد.

۴- اشکال دیگر در این تقریر، مربوط به نوع نگاه به مسئله علیت است. در بیان آکویناس، نیاز معلول به علت خویش مبنای نیاز ممکن‌الوجود به واجب‌الوجود قرار گرفته است. در نظر وی همانگونه که اشیاء پدید آمده جهان (حادث) برای حدوثشان به علت نیاز دارند، ممکن‌الوجودها هم نیازمند علتی هستند و چون سلسله علل تا بی نهایت نمی‌تواند پیش رود، نیاز به واجب‌الوجود اثبات می‌شود. بر این اساس ممکن‌الوجود تنها در به وجود آمدن نیازمند واجب‌الوجود است و از نیاز ممکن به واجب در بقاء غفلت شده است.

ویلیام اکام هم در این خصوص انتقادی به تقریر آکویناس وارد می‌کند، از نظر وی این برهان از یک سو مبتنی بر ضروری بودن ارتباط بین علت و معلول است و از سوی دیگر در تجربه هیچ مبنایی برای ارتباط ضروری میان علت و معلول وجود ندارد (Ockham, 1964: 129؛ گیسلر، ۱۳۸۴: ۲۶۹).

همان گونه که دیده می‌شود به رغم استفاده آکویناس از مفهوم امکان و وجوب در برهان خویش، این برهان در قالب برهان حدوث اهل کلام ارائه شده است.

۵- مقدمه پنجم تا نهم به وضوح نشان می‌دهد که برهان امکان آکویناس، از مشکل ابتناء بر حدوث زمانی عالم، رنج می‌برد. در این تقریر، زمان ظرفی مستقل دیده شده که اشیاء در متن آن پدید آمده و فانی می‌شوند، بنابراین مقصود وی از امکان، امکان زمانی است؛ یعنی شیء در یک زمان باشد و در زمان دیگر نباشد، حدوثی هم که بر آن مترتب است، حدوث زمانی است و همین حدوث، ملاک نیازمندی اشیاء به علت، فرض شده است. با این توصیف آکویناس، برهان وجوب و امکان را به برهان حدوث متکلمین تبدیل کرده است.

البته در رابطه با این که چرا آکویناس برهان امکان را به برهان حدوث متکلمین فروکاسته است، توجیهاتی صورت گرفته از جمله اینکه وی در این برهان خواسته است به جای امکان متافیزیکی از امکان طبیعی، استفاده کند و برهان ملموس تری ارائه دهد. در عین حال این توجیهات نمی‌تواند آسیب مندی برهان را نادیده انگارد و منطقاً توجیه کند (الدرز، ۱۳۸۱: ۲۳۲-۲۴۴).

آنچه از دید آکویناس مخفی مانده، این است که امکان، وصف ذات است نه موجود؛ حدوثی هم که بر این امکان مترتب می‌شود، حدوث ذاتی است نه زمانی و این حدوث شامل همه موجودات چه مادی و چه غیر مادی می‌شود.

توضیح اینکه، «امکان» مفهومی است که لازم ماهیت است و در مقابل ضرورت قرار دارد، چه ضرورت وجود و چه ضرورت عدم. مفاهیم ماهوی، فی حد ذاته و بدون توجه به غیر، نه متصف به وجود می‌گردند و نه عدم؛ یعنی نسبت به وجود و عدم نسبت مساوی دارد. لذا هم می‌تواند به وجود و هم عدم متصف شود. اما توماس، امکان را وصف موجود گرفته است. لذا می‌گوید این موجودات خارجی به گونه‌ای هستند که می‌توانند معدوم شوند و چون امکان را وصف موجود گرفته است، چنین تصور کرده که این وصف صرفاً می‌تواند وصف موجوداتی باشد که در زمان محدودی موجودند و پس از گذشت آن زمان از بین خواهند رفت.

۶- نکته دیگر آن است که آکویناس پس از اثبات ضرورت وجود موجود واجب، آن را به دو دسته واجب بالذات و واجب بالغیر تقسیم می‌کند. نتیجه این مقدمه از تقریر آکویناس آن است که واجب بالغیر امری مغایر با ممکن بالذات باشد زیرا آکویناس وجوب و امکان را وصف موجودات خارجی می‌داند، با این تفاوت که وصف امکان، وصف موجودات مادی است که کون و فساد می‌پذیرند؛ یعنی در برهه‌ای از زمان هستند و در برهه‌ای دیگر نیستند. لذا می‌توانند معدوم شوند. ولی وجوب، وصف همه موجودات اعم از مادی و غیر مادی است که در همه زمان ها وجودشان ضروری است؛ یعنی هیچ زمانی نیست که در آن زمان این موجودات نباشند. بنابراین وصف وجوب و امکان باهم قابل جمع نیستند.

۷- تقریر آکویناس مبتنی بر امتناع تسلسل علل است، ولی در عین حال به دلیل اتکاء آن بر تسلسل علل معده، نتوانسته است استدلال‌های محکمی در ردّ تسلسل اقامه کند و از آنجا که تسلسل علل معده، به‌طور عقلی محال نیست، لذا تقریر آکویناس در برابر امکان تسلسل، چندان قدرت دفاعی ندارد. هپ برن در این باره می‌گوید: حتی اگر ممکن را به معنای موجودی بگیریم که واقعاً در لحظه‌ای از زمان به وجود می‌آید، این امکان را نفی نکرده ایم که ممکن است جهان، متشکل از سلسله نامتناهی موجودات متکرر زمانی باشد (هپ برن، ۱۳۷۲: ۷۰).

نتیجه‌گیری

آکویناس برهان امکان را از فیلسوفان مسلمان خصوصاً ابن سینا اقتباس کرده و با تغییر برخی مقدمات برهان، تقریر جدیدی از آن ارائه داده است، هر چند تقریر او با اصل برهان در فلسفه اسلامی در مواردی مثل نیاز موجود ممکن به علت برای موجودیت و اینکه علت پیش از خود ممکن باید موجود باشد و نیز در تعریف امکان مشترک است، اما تفاوت‌های مهمی با آن دارد که نشان می‌دهد مسیر برهان در تقریر آکویناس تغییر کرده، به گونه‌ای که نمی‌توان آن را به اسم برهان امکان خواند، بلکه ترکیبی از برهان حدوث متکلمان و علیت خود اوست و در برابر برخی از اشکالات وارده تاب مقاومت ندارد. البته به رغم ضعف‌هایی که روایت آکوینی برهان امکان از آن‌ها رنج می‌برد، اصل برهان همچنان مقبولیت داشته و از جایگاه بلندی بهره‌مند است و این را می‌توان از نقاط قوت اصلی برهان به شمار آورد.

پی‌نوشت‌ها

1. Aquinas, St. Thomas
۲. البته آکویناس در اثبات وجود خدا علاوه بر اقامه براهین فلسفی، به متون دینی نیز رجوع کرده است. نقطه آغاز حرکت توماس برای اثبات وجود خدا در کتاب «جامع الهیات» جمله‌ای است که در آن یهوه خود را به موسی به عنوان «ego sum qui sum» من همانم که هستم معرفی می‌کند. او این جمله را دلیلی می‌گیرد بر اینکه خدا وجود مطلق و اعطاء‌کننده وجود به تمام موجودات است.
3. Self-evident
4. The Summa Theological
5. five ways
6. Cosmological arguments
۷. براهین جهان‌شناختی عبارتند از: ۱- برهان حرکت ۲- برهان علت فاعلی ۳- برهان امکان و وجوب ۴- برهان درجات کمال ۵- برهان علت غایی. (Aquinas, 1977: 14)
8. Possibility
9. Necessity
10. The Argument from contingency

۱۱. در این میان می توان به فیلسوفانی چون جان هیک (هیک، ۱۳۷۲: ۵۷)، جان مکی (Mackie, 88-87: 1982)، کاپلستون (Copleston, 1985: 341)، لایب نیتز (گیسلر، ۱۳۸۴: ۲۷۲)، کریستین ولف (همان: ۲۷۳-۲۷۲)، هاسپرز (Hospers, 1470: 438-443)، پلانینگا (پلانینگا، ۱۳۸۴: ۱۴۰-۱۴۳) و ... اشاره کرد.

۱۲- تا پیش از آکویناس، در جهان غرب این برهان به صورت منقح مشاهده نمی شود، تنها در آثار او و متفکران متأثر از او است که می توان این برهان را یافت. اما قرائن و شواهد زیادی وجود دارد که نشان می دهد، او از طریق برخورد با آثار فیلسوفان مسلمان با این برهان آشنا شده و آن را از ایشان وام گرفته و در آثار خود نقل کرده است اما اینکه آن را از کدام فیلسوف مسلمان أخذ کرد، محل تأمل است. برخی برآنند که توماس این برهان را از فارابی گرفته است (بدوی، ۱۴۲۹: ۱۰۲). اما برخی دیگر معتقدند، آن را به واسطه ابن میمون از ابن سینا اقتباس کرده است (Copleston, 1985: 341; ژیلسون، ۱۳۷۵: ۱۱۳) و به اعتقاد برخی دیگر از اندیشمندان، این برهان را ابن سینا از فارابی گرفته و از طریق وی به غزالی رسیده و سپس ابن رشد در کتاب *تهافت التهافت* به این برهان تصریح کرده است و توماس از طریق ترجمه ابن کتاب، این استدلال را اخذ کرده است (ملکیان، ۱۳۷۹، ج ۲: ۱۰۲؛ جوادی آملی، بی تا: ۱۵۳). البته خود توماس در این برهان به یحییای دمشقی ارجاع می دهد اما افزون بر آن امیل بریه در تاریخ فلسفه اش به ابن رشد و کتاب دوم طبیعیات ارسطو نیز اشاره کرده است (مجتهدی، ۱۳۸۵: ۲۴۷).

به هر روی براساس آنچه گذشت، گویا زمینه سازی و تمهید مقدمه این برهان توسط فارابی صورت پذیرفته و ابن سینا آن را سر و سامان داده و بسط و توسعه بخشیده و آکویناس از طریق آثار ابن رشد و ابن میمون با فلسفه ابن سینا آشنا شده و به این برهان دست یافته است و با تغییراتی، آن را در ضمن ادله خویش بر وجود خداوند آورده است.

فهرست منابع

آکویناس، توماس. (۱۳۸۲). *در باب هستی و ذات*، ترجمه فروزان راسخی، تهران: نشر نگاه معاصر.

ابن سینا، الشیخ ابی علی حسین بن عبدالله. (۱۳۷۵). *الاشارات و التنبیهات*، مع شرح نصیرالدین الطوسی و شرح الشرح لقطب الدین الرازی، *الجزء الثالث فی علم ما قبل علم الطبیعه*، قم: نشر البلاغه.

ابن سینا، الشیخ ابی علی حسین بن عبدالله. (۱۳۷۶). *الالهیات من کتاب الشفاء*، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.

ابن سینا، الشیخ ابی علی حسین بن عبدالله. (۱۳۷۹). *النجاه من العرق فی بحر الضلالات*، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ابن سینا، الشیخ ابی علی حسین بن عبدالله. (۱۳۸۳). *النجاه من العرق فی بحر الضلالات*، به اهتمام عبدالله نورانی، چ دوم، تهران: انتشارات مؤسسه اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران.

- الدرز، لئوجی. (۱۳۸۱). *الهیات فلسفی توماس آکویناس*، ترجمه شهاب الدین عباسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- ادواردز، پل. (۱۳۷۰). *خدا در فلسفه، (برهانهای فلسفی اثبات وجود باری)*، مقالاتی از دائرة المعارف فلسفه، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بدوی، عبدالرحمن. (۱۴۲۹). *موسوعه الفلسفه*، ج ۲، قم: ذوی القربی.
- پلاتینگا، الوین. (۱۳۸۴). *فلسفه دین (خدا، اختیار، بشر)*، ترجمه محمد سعیدی مهر، قم: مدرسه فرهنگی طه.
- توماس، هنری. (۱۳۷۹). *بزرگان فلسفه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوادی آملی، عبد الله. (بی تا). *تبیین براهین اثبات خدا*، قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی، محسن. (۱۳۷۵). *درآمدی بر خداشناسی فلسفی*، قم: معاونت امور اساتید و معارف اسلامی.
- حسین زاده، محمد. (۱۳۷۶). *فلسفه دین*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ژیلسون، اتین. (۱۳۷۵). *مبانی فلسفی مسیحیت*، ترجمه محمد محمد رضایی و سید محمود موسوی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ژیلسون، اتین. (۱۳۸۴). *تومیسیم، در آمدی بر فلسفه قدیس توماس آکوینی*، ترجمه سید ضیاء الدین دهشیری، تهران: انتشارات حکمت.
- شاکرین، حمیدرضا. (۱۳۸۵). *براهین اثبات وجود خدا در نقدی بر شبهات جان هاسپرز*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- فروغی، محمد علی. (۱۳۴۴). *سیر حکمت در اروپا*، ج ۱، تهران: انتشارات کتابفروشی زوار.
- گیسلر، نورمن. (۱۳۸۴). *فلسفه دین، حمیدرضا آیت اللهی*، تهران: انتشارات حکمت.
- لاسکم، دیوید. (۱۳۸۲). *تفکر در دوره قرون وسطی*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: انتشارات قصیده سرا.
- مجتهدی، کریم. (۱۳۸۵). *فلسفه در قرون وسطی*، تهران: امیرکبیر.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۷۳). *آموزش فلسفه*، ج ۲، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- مک گراث، آلیستر. (۱۳۸۴). *درسنامه الهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۷۹). *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۲، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- هپ برن، رونالد. (۱۳۷۲). *برهان وجوب و امکان جهان شناختی/در «خدا در فلسفه»*، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- هیگ، جان. (۱۳۷۲). *فلسفه دین*، ترجمه بهرام راد، تهران: انتشارات الهدی.

- Aquinas, Thomas. (1977). *The Summa Theological*, trans. Fathers of the English Domination, London: Burns Oates R. Wash bourn.
- Aquins, Thomas. (1955). *Contra Gentiles*, Translated by Antonc Pegis, New Yourk: Hanover House.
- Copleston, F. (1985). *A History Of Philosophy*, Vol. 11. P. 341, New York Doubleday.
- Edwards, Paul. (1967). *The Encyclopedia of Philosophy*, Vol.2, New York, Macmillan Co: London, Collier – Macmillan Publishers.
- Hepburn, R. W (1967). "Cosmological Argument for the Existence of GOD ", in: P. Edwards *Encyclopedia of Philosophy* Vol. 2.
- Hospers, J. (1470). *An Introduction to Philosophical Analysis*, Second Edition, Routledge, and Degan Paul LTD. London: E.C.4.
- Kant, Immanuel. (1992). *Critique of Pure Reason*, Trans. Norman Kemp Smith, Newjersey: Humanities Press.
- Mackie, J. L. (1982). *The Miracle of Theism: Arguments for and against the Existence of God*, New York: Oxford University Press.
- Ockham, William. (1964). *Philosophical Writings*, Translated with Introduction by Paul aigl anne Schreckr, Indiana: Bobbs-Merrill.